

به نام
پروردگار
یکتا

واڙگونی هرم

جانا تان ویلسون

ترجمہ
حمید نیگوئی



سرشناسهوپلیسون، جاناتان، ۱۹۷۶-م.

Wilson, Jonathan, ۱۹۷۶-

عنوان و نام پدیدآور: وارونه کردن هرم/ جاناتان ویلسون؛ ترجمه‌ی حمید نیکوئی.

یادداشت: عنوان اصلی: ۲۰۱۸، Inverting the pyramid: the history of soccer tactics

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً با عنوان "وارونه کردن هرم: تاریخ تاکتیک در فوتبال" با ترجمه عیسی

عظیمی، بهنام جعفرزاده توسط انتشارات نشر چشمه در سال ۱۴۰۰ منتشر شده است.

عنوان دیگر: وارونه کردن هرم: تاریخ تاکتیک در فوتبال. موضوع: فوتبال

Soccer فوتبال - دفاع

Soccer -- Defense فوتبال -- مربیگری

Soccer - Coaching شناسه افزوده: نیکوئی، حمید، ۱۳۶۲-، مترجم

رده بندی کنگره: ۷۹۴۳GV

رده بندی دیویی: ۷۹۶/۳۳۴

شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۸۰۶۴۷

واژگونی هرم

Inverting the Pyramid



نشر گلگشت

جاناتان ویلسون حمید نیکوئی

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه‌ی رسمی از ناشر است.

/قیمت/ با عرض شرمندگی قیمت‌ها را در سایت گلگشت بیابید./

/این کتاب با کاغذ حمایتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است/

/ویراستار/ دکتر سعید مزروعیان/

/صفحه‌آرایی/ امیرعباس صفری/

/طرح جلد/ امیرعباس صفری/

/نوبت چاپ/ اول ۱۴۰۳/

/تیراژ/ ۱۰۰۰ جلد/

/شابک/ ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۸۹-۶۲-۱/

تلفن: ۳۳۹۸۲۸۸۸ {+۹۸۲۱}

۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰ {+۹۸}

فکس: ۴۳۸۵۲۹۳۳ {+۹۸۲۱}

goalgasht

goalgasht

goalgasht

خرید اینترنتی:

goalgasht.ir

- فهرست
- ۹/ پیشگفتار مترجم
- ۱۳/ دیباچه
- ۲۱/ از پیدایش {فوتبال} تا {ابداع} هرم
- ۴۱/ والس و تانگو
- ۶۵/ مدافع سوم
- ۹۱/ وقتی فاشیسم قهوه خانه را ویران کرد
- ۱۱۲/ آشفتگی سازمان یافته
- ۱۳۲/ ارتباط مجار
- ۱۵۵/ هدایت کارناوال
- ۱۹۱/ پراگماتیسم انگلیسی (۱)
- ۲۴۹/ تولدی دیگر
- ۲۵۳/ کاتناچیو
- ۲۸۹/ پس از فرشتگان
- ۳۲۳/ توتال فوتبال
- ۳۴۲/ دانش و خلوص
- ۳۷۱/ مرابه سوی ماه به پرواز در آور
- ۳۹۲/ پراگماتیسم انگلیسی (۲)
- ۴۴۹/ بازگشت دفاع ۳ نفره
- ۴۵۹/ مربی ای که اسب نبود!
- ۴۸۱/ توتال ریکال
- ۵۰۱/ اشباح و ماشین
- ۵۳۹/ پرسینگ و مالکیت
- ۵۶۹/ جهان پسا کرویفی

تقدیم به مادر عزیز و فداکارم
و به یاد و خاطره‌ی -ولو غبار آلوده‌ی - سرور نادری

/ پیشگفتار مترجم /



فوتبال امروزه به چیزی فراتر از یک ورزش صرف تبدیل شده و ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی پیدا کرده است. این ورزش نیز همچون هر پدیده دیگری در طول تاریخ خود تحولات فراوانی را از سر گذرانده و یکی از این تحولات که مهم‌ترین آنها نیز هست در زمینه تاکتیک‌ها و سیستم‌های آن اتفاق افتاده است. فوتبال از زمان پیدایش تا امروز به مرور به سمت پیچیدگی حرکت کرده و آنگونه که مشخص است نمی‌توان حدی نهایی برای آن قائل شد. جاناناتان ویلسون نویسنده نامدار انگلیسی در این کتاب کوشیده است در یک سیر تاریخی، تحولات تاکتیکی و سیستمی فوتبال را از ابتدا تا به امروز بررسی کند. او برای تحقق این امر اسناد فراوانی را از نظر گذرانده است؛ مهم‌ترین این اسناد - به غیر از فیلم مسابقاتی که در اختیار داشته - روزنامه‌ها و مجلات، کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی، کتاب‌هایی درباره تاریخ فوتبال و نیز اتوبیوگرافی‌هایی است که گزارشی

دست اول از وقایع تاریخی را در اختیار نویسنده قرار داده است. بدون شک دسترسی به این حجم از منابع کاری طاقت فرسا و پردردسر است. این حجم از اطلاعات ارزشمند، جنبه‌ای اطمینان بخش به کار او بخشیده و مخاطب را در موقعیتی قرار داده است که اجازه مواجهه با سلايق گوناگون فکری را داشته باشد. ممکن است اتکا و اطمینان بیش از حد به این منابع - به خصوص اتوبیوگرافی‌های مبتنی بر خاطره‌نگاری‌های گاه غیردقیق - در مواردی نویسنده را صرفاً به یک روایت‌کننده منفعل تبدیل کند؛ ولی همین مسئله هم نشان از انصاف و امانت‌داری والای او می‌دهد. روایت ویلسون از سال‌های آغازین پیدایش فوتبال و نحوه ورود آن به اروپای مرکزی و آمریکای جنوبی - به اتکای همین منابع - بسیار خواندنی و لذت بخش است؛ اما باید این واقعیت را گوشزد کرد که تعداد زیادی از خوانندگان یا حتی مترجمانی نیز که سطح دانش فنی و تاکتیکی متوسطی از بازی دارند در مواجهه با متن زبان اصلی کتاب - خاصه فصول ابتدایی آن - دچار چالش و سردرگمی خواهند شد؛ اصلی‌ترین دلیل این مسئله رویکرد ویژه نویسنده در تطابق با سنت‌ها است؛ برای مثال در فصل نخست و در شرح شکل‌گیری سیستم‌های اولیه و ابتدایی بازی، به جای ذکر اصطلاحات فنی فوتبالی که امروز می‌شناسیم، بیشتر از پست‌ها و اصطلاحات ورزش راگبی سخن می‌رود.

همانگونه که از نام اثر یعنی واژگونی هرم و فصل نخست آن - از پیدایش [فوتبال] تا [ابداع] هرم - بر می‌آید، در سرتاسر کتاب آرایش هرم ۵-۳-۲ (به عنوان نخستین سیستم بازی) به طور کلی - و نه صرفاً از منظر نمادشناسی - دارای نقش محوری است و تمامی آرایش‌ها در گذر زمان بر اساس آن تفسیر و تبیین خواهند شد؛ به عنوان تنها یک نمونه زمانی که نویسنده - در فصول گوناگون کتاب - درباره عملکرد بازیکن پست «هافبک دفاعی» در آرایش‌های مورد مطالعه توضیح می‌دهد - بسته به تحول سیستم‌ها در بریتانیا یا اروپای مرکزی یا آمریکای لاتین - بدون آوردن واژه «هافبک دفاعی» به ترتیب از «بازیکن پست شماره ۴»، «بازیکن پست شماره ۶» و «بازیکن پست شماره ۵» سخن به میان می‌آورد! من در این ترجمه با توجه ویژه به خط فکری‌ای که ویلسون برای خواننده ترسیم می‌کند، پیش رفته‌ام و در برگردان تمامی اصطلاحات فنی بازی نه تنها سعی کرده‌ام که کنه مقصود او را به خواننده منتقل کنم بلکه در بسیاری از فصول معادل‌های دقیقی - همچون گوش‌های راست و چپ، پیستون‌های کناری، هافبک‌های باکس تو باکس یا ...

- را برگزیده‌ام که برای خوانندگان پارسی‌زبان کاملاً مأنوس و آشنا باشد؛ ولو اینکه نویسنده در کتاب عیناً به این اصطلاحات تصریح نکرده باشد.

با وجود تمام این نکات کتاب واژگونی هرم به خوبی توانسته است اهمیت تفکرات تاکتیکی و سیستم را در تاریخ فوتبال نشان دهد. عنوان کتاب به خوبی نقطه آغاز و نهایی آرایش بازیکنان را در زمین فوتبال در قالب یک ترکیب اضافی بیان می‌کند. آرایش بازیکنان در سال‌های آغازین پیدایش فوتبال به شکل یک هرم بود و آنچه بیش از هر چیزی اهمیت داشت گلزنی و بازی تهاجمی بود؛ به حدی که داشتن بازیکن در خط دفاعی نوعی ننگ به حساب می‌آمد. اما امروزه این هرم واژگونه شده و حتی شکل افراطی‌تری نیز به خود گرفته است؛ بارزترین نمونه این افراط‌ها آرایش تیم ملی اسپانیا در رقابت‌های جام ملت‌های اروپا در سال ۲۰۱۲ بود که عملاً بدون مهاجم بازی می‌کرد.

در پایان می‌خواهم سپاسگزار تمام کسانی باشم که مرا در ترجمه این کتاب یاری کردند؛ خاصه استاد گرانقدرم جناب آقای دکتر محمد سمیع و نیز دوست عزیزم آقای پیمان شفیعی‌ها - که به رغم بی‌علاقگی بسیار به مقوله فوتبال - در بازخوانی نهایی متن حوصله کردند و نکات ارزنده‌ای را به من گوشزد کردند که بی‌شک حاکی از تسلط بالای ایشان به مسائل مربوط به خوانش فنی متون است. همچنین از آقای دکتر سعید مزروعیان قدردانی می‌کنم که ویراستاری این کتاب را برعهده داشتند و ضمن آراستن آن به اصول نگارش زبان پارسی، تمام دغدغه‌های من را در جایگاه مترجم درباره سادہ‌نویسی و رعایت احوال مخاطب عام اثر لحاظ کردند.

حمید نیکویی

/دیباچه/



در غروب همان روزی که انگلیس ۳-۰ سوئیس را در رقابت‌های یورو ۲۰۰۴ شکست داد، من در یک بار در بایرو آلتوی لیسبون بودم؛ در حالی که شراب اسپانیایی ریوخا سرو می شد، با یک گروه از ژورنالیست‌ها با ملیت‌های گوناگون در حال بحث بودیم که آیا پافشاری اسون گوران اریکسون در استفاده از آرایش ۴-۲-۴ خطی به جا بوده است یا - آنگونه که به او پیشنهاد شده بود - بهتر بود خط میانی تیم را به صورت لوزی در می آورد؟ آیا بازیکن سالاری اریکسون را در نهایت وادار به بازگشت غیر منتظره به آرایش ۴-۲-۴ خطی کرده بود؟

یک ژورنالیست انگلیسی با اعتراض گفت: «چه فرقی می‌کند؟ آنها همان بازیکنان بودند؛ چینش بازیکنان در زمین اهمیتی ندارد. این واقعاً ارزشش را ندارد که بخواهیم درباره‌اش بنویسیم.» در حالی که از شدت عصبانیت به تته پته افتاده بودم، با حالت مستی انگشتم را بالا بردم تا به همه بفهمانم که اصلاً نباید به چنین آدمی اجازه تماشای

فوتبال داد؛ چه برسد به اینکه بخواهد درباره‌اش نظر بدهد. یک ژورنالیست زن آرژانتینی بسیار فرهیخته دستم را پایین آورد و گفت: «در واقع چینش است که اهمیت دارد. به جز این درباره هر چیزی نوشتن، اتلاف وقت است.»

برای یک لحظه ایراد اساسی فوتبال انگلیسی در مقابل چشمانم عیان شد. فوتبال به بازیکنان ختم نمی‌شود یا دست‌کم فقط به بازیکنان ختم نمی‌شود، بلکه درباره آرایش و نیز درباره فضاهاست؛ درباره چینش معقول بازیکنان و حرکاتشان در چارچوب آن آرایش است. (شاید لازم باشد روشن کنم که وقتی می‌گویم تاکتیک، منظورم تلفیق آرایش و سبک بازی است؛ انواع مختلف آرایش ۲-۴-۴ آن قدر با هم متفاوتند که استیو استون با رونالدینیو). گمان می‌کنم که آرژانتینی‌ها درباره تأثیر فاکتورهایی مانند شجاعت، روحیه، تلاش، خواست، قدرت، دوام، سرعت، اشتیاق و مهارت در فوتبال که البته هر کدام نقش خاص خود را ایفا می‌کنند، مبالغه می‌کنند. با وجود همه این عوامل همیشه یک بُعد تئوری هم وجود دارد و مثل تمام جنبه‌های دیگر، گویا انگلیسی‌ها به خود قبولانده‌اند که تمایلی ندارند با مسائل انتزاعی دست و پنجه نرم کنند.

این دیدگاه اشتباه است؛ چیزی که مرا مأیوس کرد. اما ابداً قصد ندارم بگویم که انگلستان [در فوتبال] ناکام بوده است. جدا از هر چیز دیگری - به جز اینکه بخواهم درباره دوران بین دو جنگ جهانی صحبت کنم - من هنوز هم متقاعد نشده‌ام که فوتبال انگلستان ناکام بوده است. اسون گوران اریکسون در نهایت مورد تمسخر قرار گرفت اما تنها آلف رمزی بود که پیش از این انگلستان را به یک چهارم نهایی سه جام بین‌المللی پیاپی رسانده بود. در باب اینکه حذف تیم استیو مک‌کلارن از دور مقدماتی یورو ۲۰۰۸ وقعه‌ای زودگذر بود یا سرآغاز یک سرashیبی طولانی مدت، تاریخ قضاوت خواهد کرد؛ اما دور از واقعیت است که بخواهیم شروع به سوگواری کنیم آن هم در حالی که اگر استیون جرارد چهار دقیقه پس از شروع نیمه دوم در مسکو آن فرصت استثنائی را تبدیل به گل می‌کرد انگلیس به دور نهایی مسابقات صعود کرده بود.

به اروگوتنه نگاه کنید، به اتریش نگاه کنید؛ افول یعنی این. (حتی با در نظر گرفتن نقطه اوجی که اسکار تابارز در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ ایجاد کرد). به اسکاتلند نگاه کنید، هنوز هم علی‌رغم محدودیت‌های ناشی از جمعیت اندک پنج میلیون نفری‌شان؛ آنها قهرمانانه و خیلی بیشتر از وسعشان می‌جنگند. مهم‌تر از همه به مجارستان نگاه کنید، تیمی که در

نوامبر سال ۱۹۵۳ نافوس مرگ را برای رؤیای سروری انگلستان در فوتبال به صدا در آورد؛ ولی با مرگ فرانس پوشکاش - بزرگترین بازیکن یکی از باشکوه‌ترین تیم‌های تاریخ فوتبال - در سال ۲۰۰۶، مجارستان به حدی پسرفت کرد که حالا آنها در تلاش هستند تا بتوانند در رتبه‌های بالایی صد تیم برتر رنکینگ فیفا باقی بمانند: افول یعنی این.

با این وجود شکست ۳-۶ در مقابل مجارستان در ومبلی، برای انگلیس بدل به یک نقطه عطف شد. این اولین شکست انگلیس در خانه در برابر یک رقیب قاره‌ای بود؛ اما بیش از هر چیزی نوع برتری مجارها در بازی بود که این ایده را نابود کرد که «انگلستان هنوز هم بر فوتبال دنیا حکم‌رانی می‌کند». برایان گلانوئل در کتاب بادافره فوتبال این‌گونه به آن شکست واکنش نشان داد: «داستان فوتبال بریتانیا و چالش خارجی آن روایتی است از یک سروری عظیم که قربانی حماقت محض، کوتاه‌نظری و انزوایی بی‌دلیل، خودشیفتگی بیش از اندازه، خودفربیی بی‌حد و حصر و اتلاف بی‌شرمانه استعداد شد.» واقعاً هم همین‌طور بود.

با همه این اوصاف، انگلیس سیزده سال بعد قهرمان جام جهانی شد. شاید آقایی انگلیس بر دنیا برپاد رفته باشد، اما انگلیس هنوز هم به وضوح در میان نخبگان فوتبال قرار دارد. در نیم‌قرن اخیر مطمئن نیستم که چیزهای زیادی دستخوش تغییر شده باشند. بله، شاید ما تمایل داشته‌ایم که پیش از شروع رقابت‌های بزرگ به نوعی درگیر هیجانات شویم و این باعث حذف ناگوار مرحله یک‌چهارم نهایی به جای آن چیزی شود که احتمالاً لایقش بوده‌ایم؛ اما هنوز هم انگلیس یکی از هشت یا ده تیمی است که واقعاً شانس فتح جام جهانی یا جام ملت‌های اروپا را دارد. (با وجود قهرمانی‌های ناباورانه دانمارک و یونان). سؤالی که وجود دارد این است که چرا از این فرصت‌ها استفاده نشده است. شاید یک ساختار منسجم در به کارگیری مربیان جوان، تمرکز فزاینده روی تکنیک و تاکتیک، اعمال محدودیت در تعداد بازیکنان خارجی در لیگ برتر، خارج کردن بازیکنان از حباب خود بزرگ‌بینی و یا یکی از صدها نوش‌داروی دیگری که می‌توانست برای بهبودی موفقیت انگلیس پیشنهاد کرد؛ اما موفقیت هدفی مبهم و گنگ است. شانس جای خود را در فوتبال دارد و موفقیت هیچ‌گاه تضمین‌کردنی نیست؛ خصوصاً در رقابت‌های بین‌المللی که بیش از شش یا هفت بازی طول نمی‌کشند.

آن تئوری که پاگرفته این است که فتح جام جهانی ۱۹۶۶ بدترین چیزی بود که

می‌توانست برای فوتبال انگلیس رخ دهد. راب استین در کتاب طغیانگران و دیوید دونینگ در کتاب هایش دربارهٔ هم‌آوردی‌های انگلیس در برابر آرژانتین و آلمان استدلال می‌کند که آن قهرمانی انگلیس را عقب انداخت و مانع موفقیت‌های بعدی‌اش شد؛ زیرا عمیقاً این باور را تثبیت کرد که نتیجه‌گرایی تیم آلف رمزی یگانه راه رسیدن به موفقیت برای تیم ملی انگلیس بوده است. من اساساً با آنها مخالفتی ندارم. هر چند که این خصیصه متعلق به زمان پیش از رمزی است. ولی به نظرم می‌آید که مشکل واقعی آنقدرها هم مربوط به شیوه بازی تیم رمزی نیست بلکه مربوط به باور نسل‌هایی از هواداران و مربیان است که گمان می‌کنند شیوه «صحیح» بازی کردن همان است که آن تیم داشت. صرف اینکه امری در شرایطی ویژه با بازیکنانی ویژه و در عصری خاص از توسعهٔ فوتبال صحیح بوده، به این معنی نیست که همیشه جواب خواهد داد. اگر انگلیس در جام جهانی ۱۹۶۶ تلاش می‌کرد تا شبیه برزیل بازی کند، آنها هم مانند برزیل به کار خود پایان می‌دادند؛ حذف در دور گروهی در برابر رقابایی فیزیکی و خشن. در واقع شاید هم بدتر. زیرا انگلستان بازیکنانی با خصوصیات تکنیکی برزیلی در اختیار نداشت.

اگر چیزی وجود داشته باشد تا مربیانی را متمایز کند که در دوره‌های طولانی موفق بوده‌اند. مانند سر الکس فرگوسن، والر لوبانوفسکی، بیل شنکی و بوریس آرکادیف. آن است که آنها همیشه قادر به ایجاد تحول و پیشرفت بوده‌اند. تیم‌هایشان با شیوه‌های گوناگونی بازی کردند؛ ولی آن چیزی که در همهٔ آنها مشترک بود، این است که دارای بینش وسیع در شناسایی این مهم بودند تا راه حلی را کنار بگذارند که پیش از این با آن به موفقیت رسیده بودند و شهادت این را داشته باشند که یک شیوهٔ جدید را به کار بندند. چیزی که دوست دارم روشن کنم این است که من باور ندارم یک شیوهٔ «صحیح» برای فوتبال بازی کردن وجود دارد. بلکه از نظر احساسی و زیباشناسانه من بیشتر به فوتبال شناور آرسنال آرسن ونگر اشتیاق دارم تا به چلسی نتیجه‌گرای ژوزه مورینیو؛ اما این فقط یک ترجیح شخصی است. این‌طور نیست که بگوییم یکی درست است و دیگری غلط.

خوب واقف هستم که باید نوعی تعادل و تعامل بین تئوری و عمل برقرار باشد. از نظر تئوری من به دیناموکیف والر لوبانوفسکی و میلان فابیو کاپلو تمایل دارم؛ اما در زمین بازی، زمانی که دو سال در دانشگاه خودم این فرصت را داشتم تا بر نوع فوتبال تیم دانشکده تأثیر بگذارم (خب البته تیم‌های سطح دوم و بالاخره سوم) ما بسیار نتیجه‌گرا

بازی می‌کردیم. درست است که ما خیلی هم خوب نبودیم و این احتمالاً به دلیل سطح فنی بازیکنانمان بود؛ اما من گمان می‌کنم ما می‌توانستیم نسبت به آنچه که بودیم فوتبال چشم‌نوازتری ارائه کنیم. در بحبوحهٔ سور و سات جشن سالیانه و معارفهٔ تیم قهرمان، من فکر نمی‌کنم که اصلاً کسی از این قضیه خیلی رنجیده‌خاطر بوده باشد و به آن حتی فکر هم کند.

هنوز هم آن قدرها ساده نیست که بخواهیم بگوییم شیوهٔ «صحیح» فوتبال بازی کردن همان است که بیشتر به پیروزی منتهی گردد؛ صرفاً به این دلیل که سرسخت‌ترین حساب‌گران ادعا کرده‌اند که موفقیت تنها در امتیازها و جام‌ها قابل اندازه‌گیری است. برای عاشقانه‌ها هم باید جایی باشد. کش مکش بین زیبایی و بدبینی، بین آن چیزی که برزیلی‌ها می‌گویند هنر فوتبال در برابر فوتبال نتیجه‌گرایانه همیشه پایاپا بوده است؛ شاید به این دلیل که چنین تقابلی نه فقط در ورزش که در زندگی هم بسیار بنیادین و ریشه‌ای است: برنده شدن یا خوب بازی کردن؟ تصورش هم بسیار دشوار است دربارهٔ امری مهم در زندگی فکر کرد که در آن سرگردانی بین پراگماتیسم و ایده‌آلیسم وجود نداشته نباشد. نقطهٔ دشوار کار آنجاست که پی ببریم آن کیفیت برتر شامل چه چیزهایی می‌شود. شکوه، یک مفهوم فرازمانی و فرامکانی است و عواملی که باعث نیل به آن می‌شوند نیز در شرایط مختلف و زمان‌های گوناگون، متفاوتند. تماشاگران انگلیسی خیلی زود از در دست گرفتن مالکیت و بازی‌سازی پر حوصله خسته می‌شوند؛ اما به عنوان نمونه در دور اول مربی‌گری فابیو کاپلو در رئال مادرید، تماشاگران هنگامی که فرناندو هیرو پاس‌های بلند دقیقی برای نفوذ روبرتو کارلوس ارسال می‌کرد، آنها را هو کردند. از دیدگاه مدرن این خیلی متعجب‌کننده است که فوتبالیست‌های آماتور اولیهٔ پاس‌کاری را به عنوان کاری غیرمردانه و بزدلانه قلمداد می‌کردند، با وجود این ممکن است زمانی فرا برسد. همان‌طور که هنوز هم در برخی از فرهنگ‌ها موجود است. که بیزاری امروز بریتانیایی‌ها نسبت به دایوینگ روزی به طور ساده لوحانه‌ای بی‌مورد به نظر برسد.

حتی اگر اذعان کنیم که فوتبال چیزی بالاتر از برنده شدن صرف است، با وجود این باز هم مضحک است که اهمیت پیروزی را انکار کنیم. آرسن ونگر که گاهی همانند دون کیشوت به طور کلافه‌کننده‌ای می‌توانست آرمان‌گرا باشد؛ ولی تاکتیک تدافعی او در فینال جام حذفی سال ۲۰۰۵ نشان داد که او هم تصدیق می‌کند که زمان‌هایی نیاز به بردن وجود

دارد. مقصر قلمداد کردن آلف رمزی - به عنوان کسی که تنها موفقیت بین‌المللی انگلیس را به ارمغان آورد - گنده‌تر از دهانشان است؛ متهم کردن او به نابودی فوتبال انگلیس - به جای احترام به تاکتیک‌های تیزبینانه‌اش - ظالمتی خیره‌سرانه است.

من نمی‌گویم که باید این امر را به کلی نادیده گرفت؛ اما در هر حالت این خطرناک است که در تورنمنت‌های بین‌المللی بزرگ، بیش از اندازه به عملکردها توجه کنیم. درست است که دستاوردهای اسپانیا دیدگاه ما به فوتبال را تغییر داد، اما این خیلی نادر است که تنها یک تیم بسیار برجسته در دنیا وجود داشته باشد و از آن نادرتر اینکه حقیقتاً همان تیم قهرمان جام جهانی هم بشود. مورد برزیل در جام جهانی ۲۰۰۲ موردی منحصربه‌فرد است؛ ولی حتی همان تیم هم - خصوصاً با آن نمایش‌های ضعیف در مقدماتی - به نظر در شرایطی به قهرمانی دست یافت که سایر رقبا [هر کدام به طریقی] در گرمای شدید [کره و ژاپن] از پای درآمدند. فرانسه احتمالاً بهترین تیم حاضر در جام جهانی ۱۹۹۸ بود؛ ولی آنها حقیقتاً این را فقط در فینال نشان دادند. دو سال بعد در یورو ۲۰۰۰ [نیز] آنها به وضوح بهترین بودند؛ با وجود این چیزی نمانده بود که بازی فینال را به ایتالیا واگذار کنند.

در حقیقت دو تا از بهترین تیم‌های تاریخ فوتبال، یعنی مجارستان ۱۹۵۴ و هلند ۱۹۷۴ در فینال شکست خوردند؛ هر دو هم به آلمان غربی باختند که این شاید اتفاقی بود یا شاید هم نه. مورد سوم برزیل ۱۹۸۲ بود که حتی به فینال جام جهانی هم نرسید. جدا از جام جهانی ۱۹۶۶، بهترین نمایش تیم ملی انگلیس در جام‌های جهانی به سال ۱۹۹۰ بر می‌گردد. جامی که به خاطر اشک‌های گازا (پل گاسکوین) و یک انگلیس شکست خورده در ضربات پنالتی مورد توجه قرار گرفت - استعاره‌ای که حالا به طور ملال‌آوری برایمان آشناست؛ ولی در آن برهه تداوی‌کننده شکستی اسف‌بار بود - چیزی که پیشران رونق دهه ۱۹۹۰ شد. با وجود این روند آماده‌سازی انگلیس برای آن جام جهانی اف‌تضح بود؛ آنها با چنگ و دندان صعود کردند؛ نشریه‌ها تقریباً هر روز بابتی رابسون، سرمربی تیم ملی را به صلابه کشیده می‌کشیدند. پس از افشای رابطه بین یک سری از بازیکنان تیم با یک رسانه محلی، خبرنگاران و رسانه‌ها از کمپ تیم ملی اخراج شدند و تمامی این اتفاقات زیر سایه هولیگان‌بیس رخ داده بود. نمایش انگلیس مقابل جمهوری ایرلند و مصر فاجعه‌بار بود. آنها در دو بازی در مرحله یک هشتم نهایی مقابل بلژیک و یک چهارم نهایی مقابل کامرون هم خوش شانس بودند که توانستند به مرحله بعد صعود کنند؛ تنها در بازی برابر

هلند در دور گروهی و آلمان غربی در نیمه‌نهایی - که البته برنده هیچ یک از دو بازی نشدند - نمایش خوبی ارائه کردند. در واقع مصر تنها تیمی بود که انگلیس موفق به شکست آنها در طول ۹۰ دقیقه شد. این به نوعی منجر به انقلاب طبقه متوسط دنیای فوتبال شد.

در طول رقابت‌های یک فصل فوتبالی در یک لیگ، شانس، فرصت طلبی، مصدومیت‌ها، اشتباهات بازیکنان و اشتباهات داوری همدیگر را خنثی می‌کنند؛ اگر نه به طور مطلق ولی مسلماً بسیار بیشتر از زمانی که در طول یک تورنمنت هفت روزه در یک تابستان رخ می‌دهد. اینکه انگلستان بیش از پنجاه سال است که حتی یک عنوان هم در فوتبال کسب نکرده، آزار دهنده است - و مربیان، بازیکنان، مسئولان و رقبای مختلف هر کدام به اندازه‌ای در ایجاد آن مقصر هستند - اما چنین چیزی مترادف با یک افول ریشه‌ای در فوتبال انگلستان نیست. ممکن است یک نقص اساسی در شیوه بازی انگلیس وجود داشته باشد و حتی یک تغییر گریزی نسبتاً آگاهانه نیز برای رفع آن مشکل‌گشا نبوده؛ با وجود این بسیار سخت‌گیرانه است که برای یک بازیکن کلی از فوتبال انگلستان، تنها بر اساس نتایجی قضاوت کنیم که در تورنمنت‌های بزرگ کسب کرده است.

جهانی‌سازی در حال کم‌رنگ کردن سبک [ویژه] ملت‌هاست؛ ولی سنت [ها] توسط مربیان، بازیکنان، کارشناسان و هواداران زنده نگه داشته شده‌اند و این با قدرت برای قابل تشخیص ماندن سبک‌ها کفایت می‌کند. آن چیزی که در نگارش این کتاب واضح است، این است که هر ملتی بی‌درنگ توانایی‌های خود را در فوتبال در می‌یابد و هیچ ملتی هم یافت نمی‌شود که صرفاً به همان‌ها اطمینان راسخ پیدا کند. فوتبال برزیلی تماماً با قریحه و ابتکار سر و کار دارد اما به نظر می‌آید آنها شدیداً مشتاق سازمان‌دهی دفاعی ایتالیایی‌ها باشند. فوتبال ایتالیایی [بیشتر] بر محوریت نتیجه‌گرایی و نبوغ تاکتیکی می‌چرخد؛ اما همان‌ها بیمناک و البته تحسین‌کننده فوتبال با جور و عرضه انگلیسی‌ها هستند. فوتبال انگلیسی [بیشتر] حول سرسختی و توان‌مندی بدنی است؛ ولی انگلیسی‌ها بر این باورند که بایستی از تکنیک برزیلی‌ها الگو برداری کنند.

به نظر می‌رسد که تاریخ تاکتیک‌های فوتبال، [در واقع] تاریخ دو کش‌مکش در هم تنیده شده است؛ زیبایی‌ها در برابر نتایج در یک سو و تکنیک در برابر فیزیک در سوی دیگر. آنچه موضوع را پیچیده می‌کند این است که کسانی که در فرهنگ مبتنی بر محوریت تکنیکی رشد یافته‌اند تمایل دارند که رویکرد برپایه فیزیک بدنی قوی را به عنوان

روشی برای کسب نتیجه ببینند؛ در حالی که افراد رشد یافته در فرهنگ مبتنی بر توانایی فیزیکی، نتیجه‌گرایی را در تکنیک می‌بینند. زیبایی - یا دست‌کم آن چیزی که هواداران مشتاق دیدن آن هستند - بسیار وابسته به سلیقه‌ها باقی می‌ماند. هواداران بریتانیایی ممکن است (گرچه به نظر می‌رسد بیشتر آنها اینگونه نباشند) نزاع تفکرات بین مثلاً آث میلان و یوونتوس در فینال لیگ قهرمانان اروپا ۲۰۰۳ را تحسین کنند؛ اما آن چیزی که آنها واقعاً دوست دارند ببینند هیجانِ زد و خورد در لیگ برتر است.

در اواسط دهه ۱۹۵۰ کتاب‌های بسیاری در تلاش برای پذیرش وضعیت رو به افول فوتبال انگلستان به چاپ رسید. کتاب برایان گلانویل احتمالاً شدیدالحن‌ترینشان بود؛ هرچند کتاب تحول فوتبال ویلی مایسل اثریشی - برادر کوچکتر هوگو مایسل - نیز به همان اندازه روشن‌گرانه بود. یک خارجی مهاجر [اهل اتریش] تا چه حد می‌تواند سرسختانه شیفته انگلستان باشد؛ اثر او بیشتر یک مرثیه‌سرایی است. امثال گلانویل و مایسل به محافظه‌کاری جاهلانه و حق به جانب موجود در تار و پود فوتبال انگلیسی می‌تاختند؛ ولی امروز نیک واقفیم که این [در حقیقت] بخشی از یک هجمه فرهنگی [بسیار] کلی‌تر بر پیکره تشکیلاتی بود [که پیش‌تر] زوال امپراطوری [بریتانیا] را به چشم دیده بودند؛ [تشکیلاتی که] هنوز در مسیر کاملاً درست خود قرار نگرفته بودند. کوتاه‌نظری انگلستان مسبب اصلی از کف رفتن سروری [شان] بر فوتبال دنیا بود. بله، سایر کشورها و ملل خلاصه روزی به انگلستان می‌رسیدند. درست همان‌گونه که گلانویل با بیزاری تمام خاطرنشان کرد، رویه هر شاگردی رسیدن و فائق شدن بر استاد است؛ ولی خود استادان نیز به دلیل غرور و کوتاه‌فکری شریک جرم هستند.

خب، هرچند از تخت به زیر کشیدن انگلستان [از فوتبال] بحث و داستان جدیدی نیست؛ [در این کتاب] سعی بر این است که - با دنبال کردن تحولات تاکتیکی تاریخ فوتبال - پی ببریم چگونه به اینجا رسیدیم که امروز هستیم. این کتاب همسنگ و هم خانواده آثاری چون بادافره فوتبال (Soccer Nemesis) و تحول فوتبال (Soccer Revolution) است؛ ولی [برخلاف آنها] از منظر بسیار متفاوتی به موضوع می‌نگرد. [در اینجا] سخن از ناکامی انگلیس در ترقی و به اوج رسیدن است تا سقوط؛ چون به هر حال [روایت] تاریخ است نه نقد جدلی [آن].

/ازپیدایش[فوتبال] تا [ابداع]هرم/



^{۱-۲} در آغاز^۳هرج و مرج^۴ بود و فوتبال سبک و سیاق [خاصی] نداشت. رفته رفته و در عصر ویکتوریا برای فوتبال قوانینی وضع شد و پس از آن [نیز] تئوریسین ها به تجزیه و تحلیل آن پرداختند. تا همین اواخر دهه ۱۹۲۰ هم تاکتیک های فوتبالی - به گونه ای که امروز و در

۱-گرنیش واژه Genesis (که بمعنای پیدایش و حتی آفرینش و تکوین نیز هست) برای شکل گیری و آغاز فوتبال نشانگر اینست که نویسنده قصد دارد فوتبال را به خود هستی (و زندگی) تشبیه کند؛ سفر پیدایش، سراغاز و یکی از اسفار پنجگانه (پنتانوخ) کتاب مقدس است-مترجم

۲-Pyramid: مقصود همان آرایش ۳-۲-۵ است که متشکل از دو مدافع، سه هافبک و پنج مهاجم بوده-مترجم

۳-In the Beginning there was... : کتاب اینگونه آغاز شده است؛ حتی در اینجا هم نویسنده جمله خود را با تلمیحی به متون مذهبی آغاز می کند؛ در آغاز کلمه بود؛ این عبارت عینا از کتاب مقدس است، با این تفاوت که در اینجا نویسنده واژه chaos را (که من آنرا برای فوتبال هرج و مرج ترجمه کرده ام) به جای کلمه آورده است-مترجم

۴-Chaos : حتی همین واژه که در زبان پارسی به آشفتگی، بی شکلی، درهم و برهمی، بی نظمی و هرج و مرج ترجمه می شود، هم در اصل به "توده بی شکل و درهم و برهم عناصر و عوامل که پیش از آفرینش جهان را فراگرفته بود" اشاره دارد-مترجم

عصر مدرن سراغ داریم - وجود نداشتند؛ اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد [پنجاه سال پیش از آن یعنی] در دهه ۱۸۷۰ [تیم‌ها] چینش بازیکنان در داخل زمین را عاملی تعیین‌کننده در شکل بازی خود می‌دانستند. با تمامی این اوصاف، فوتبالی که آن روزها بازی می‌شد، هیچ شباهتی با بازی پیچیده امروزی نداشت.

در فرهنگ‌های گوناگون اشاراتی به انجام بازی‌هایی وجود دارد که در آن با پا به توپ ضربه زده می‌شد؛ به‌رغم تمام این دعاوی از سوی مردمان ملل روم، یونان، مصر، جزایر کارائیب، مکزیک، چین یا ژاپن که هریک خود را زادگاه فوتبال دانسته‌اند، این ورزش مدرن در بازی‌های ارادل و اوپاش بریتانیایی در قرون وسطا ریشه دارد. قوانین بازی - همان حدی هم که وجود داشت - از محلی به محل دیگر متفاوت بود؛ ولی [شکل کلی] بازی، اساساً شامل دو تیم بود که سعی داشتند شیئی تقریباً گروی را به نقطه‌ای معین در انتهای محوطه‌ای فرضی برسانند. این بازی خشونت‌بار، متمرزانه و آنارشیک بارها [توسط دولت‌های مرکزی] غیرقانونی و ممنوع اعلام شده بود. تا اینکه در اوایل قرن نوزدهم مدارس دولتی - که بنیان فکری‌شان بر مبنای جنبش مسیحیت قدرتمند^۱ شکل گرفته بود - برآن شدند که می‌توان از فوتبال برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفس دانش‌آموزان بهره جست و اینگونه فوتبالی که امروز می‌شناسیم، پدید آمد. پیش از آنکه بتوان تاکتیک‌هایی برای فوتبال ایجاد کرد، نخست لازم بود قوانینی سفت و سخت برای آن وضع می‌شد.

حتی تا همین اواخر قرن نوزدهم نیز که نخستین آرایش‌های فوتبالی پدید آمدند به دشواری می‌توان آنها را متأثر از تفکر و اندیشه بالا [ی مربیان] دانست. در روزهای آغازین فوتبال، مفهوم انتزاعی تاکتیک‌ها - نمودارهایی از فلش‌ها و خطوط - [برای مربیان] تقریباً دور از تصور بود، ولی در عین حال پیشرفت بازی فوتبال [طی سالیان] خود رهگشاست، ازین منظر که چارچوب فکری [ورزش] فوتبال [طی آن سالهای آغازین] را آشکار می‌سازد؛ چارچوب فکری ای که [شدیدا و عمیقاً] ریشه در ایده‌های بریتانیایی - غالباً مغفول مانده - چگونگی انجام بازی دارد (و اینگونه است که برای مدت چهل سال پس از تدوین اولین

۱- Muscular Christianity - اواخر قرن نوزدهم بود که مسیحیان شروع به جستجو در ماهیت مسیحیت و کلیساهای مسیحی کردند بطوریکه منعکس‌کننده ویژگی‌ها و ارزش‌های مردانه باشد. آنان به این نتیجه رسیده بودند که مسیحیت طی سالیان بیشتر واجد ویژگی‌های زنانه بوده است. در این امر استفاده از ورزش بیشتر از هر نکته دیگری برای تحقیق بخشی این هدف مورد توجه قرار گرفت؛ در طول تاریخ مردان همواره نقش پر رنگ تری در امر ورزش داشتند، بر همین مبنا در اوایل قرن نوزدهم مردان مسیحی به گروه‌های برادرانه پیوستند و بر تمرینات ورزشی تأکید داشتند. در آغاز ورزشکاران مسیحی ادعا می‌کردند که بدن یک معبد برای خداوند است و ورزشکاران ایفاگر نوعی شبه پیمان هستند. استفاده از ورزش در دبیرستان‌ها و کالج‌ها اهمیت ویژه‌ای برای ارتقاء مسیحیت یافت - مترجم

قوانین فوتبال، چیزی جز انگاشت بریتانیایی ها از بازی، در فوتبال وجود نداشت).

همه چیز در اوایل عصر ویکتوریا آغاز شد و آن طور که دیوید وینر^۱ در کتاب آن پاها^۲ تصریح می کند، ظهور فوتبال ریشه در این نظریه دارد که امپراطوری [بریتانیا] رو به زوال بود و مسبب آن هم اعمال خلاف موازین اخلاقی بود. تصور می رود که به ورزش های تیمی بها داده می شد چون آنها نقطه مقابل نفس گرایی بودند؛ نفس گرایی، خود ارضایی را برای رشد و شکوفایی روا می دانست و [آن زمان] چیزی تضعیف کننده تر از این تصور نمی رفت؛ برای نمونه پدر روحانی، ادوارد ثرینگ^۳، مؤسس مدرسه آیینگهام در یک موعظه اصرار داشت که [خود ارضایی] موجب «مرگ زودرس و ننگین» خواهد شد و فوتبال به منزله یک نوش داروی تمام و کمال برای آن در نظر گرفته می شد؛ درست همانطور که ای. آی. سی. تامپسون در سال ۱۹۰۱ در مجله داستان قهرمانی پسران چنین نوشت: «ورزشی جوانمردانه تر از فوتبال وجود ندارد؛ ورزشی آنچنان بریتانیایی و مستلزم شهامت، ملائمت و پایداری.»

دلایل سیاسی-اقتصادی واضحی برای تلاقی [بین افول امپراطوری و ظهور فوتبال] وجود دارند؛ اما در اینجا همچنین یک نمادگرایی دقیق هم یافت می شود. امپراطوری [ابتدا] از فوتبال برای تثبیت و تقویت خود بهره ها [ی فراوان] جست؛ ولی [در نهایت] انحطاط نهایی بریتانیا به عنوان یک نظام پادشاهی بزرگ [دقیقاً] مقارن بود با تضعیف قدرت فوتبالی کشورهای انگلیس، اسکاتلند، ایرلند شمالی و ولز [در دنیا]. طی نیمه نخست قرن نوزدهم فوتبال با اقبال عمومی زیادی مواجهه شد؛ اما آن اوایل قوانین بازی - بسته به شرایط - از مدرسه ای به مدرسه دیگر [به کلی] تفاوت داشت؛ برای نمونه فوتبالی که در چلنتهام و راگبی - با آن زمین های عریض و طولیشان - بازی می شد اندکی از آن بازی [اولیه ای که] اراذل و اوباش [بریتانیایی ابداع کرده بودند] متفاوت بود. [در آنجا] یک بازیکن می توانست روی زمین بیفتد و تعداد زیادی از هم بازیانش هم [در جریان بازی] سرش هوار شوند؛ ولی بدون اینکه آسیب چندانی بیند از میان گل و لای زمین بلند شود [و به بازی ادامه دهد]. چنین شیوه خشن و بی قاعده ای در صومعه های چارترهاوس^۴ و وست مینستر^۵ می توانست منجر به خرد شدن استخوان های بازیکنان شود و از همین

1-David Winner

2-Those Feet

3-Edward Thring

4-Charterhouse

5-Westminster

جاها بود که فوتبال مبتنی بر دربی‌لینگ توسعه یافت. [در همین صومعه‌ها بود که] با دست برداشتن توپ ممنوع - یا دست‌کم محدود - شد؛ اما همچنان بازی‌ای که آنها انجام می‌دادند از اساس متفاوت از فوتبال امروزی بود. [در آن زمان بحث بر سر این بود که] طول زمین بازی و حتی تعداد بازیکنان هر دسته چند نفر باشد و [هنوز چیزی تحت عنوان] آرایش [بازیکنان در زمین] وجود نداشت. [بازی] اساساً به این صورت [بود] که دانش آموزان ارشد پا به توپ حرکت می‌کردند و هم‌تیمی‌هایشان پشت سر آنها (به عنوان پشتیبان) مستقر می‌شدند تا در صورتی که به علت تکل‌های بازیکنان حریف - یا حتی در مدارس به خصوصی توسط نوکران و نوچه‌ها - توپ را از دست بدهند، آن را مجدداً در اختیار بگیرند. تعامل و همکاری بین مهاجمان - اگر اصلاً چنین چیزی وجود می‌داشت - بسیار ابتدایی و برتافته از اصول اولیه‌ای بود که به خط مشی فوتبال اولیه انگلیسی تبدیل شد؛ همه چیز بیشتر حول محور دریبل زدن [بازیکن مقابل] بود؛ پاس‌کاری، همکاری متقابل و دفاع کردن به نوعی فرعی و کم‌ارزش تلقی می‌شد. خصوصاً که سر را پایین انداختن و به جلو تاختن به تفکر و اندیشیدن ترجیح داده می‌شد؛ نمودی که از نظر بسیاری برتافته از همان رویکرد کلی انگلیسی‌ها به زندگی است. در مدارس دولتی، طبق معمول توجه چندانی به تفکر و اندیشیدن نمی‌شد و [حتی] مورد تحقیر هم قرار می‌گرفت (همین سال ۱۹۶۴ بود که جورج مایکز^۱ طنزنویس مجارستانی - نوشت که وقتی تازه وارد بریتانیا شد به این دلخوش بود که زنی او را «باهوش» خطاب کرده بود. بعدها پی‌برد که آن واژه چه بار معنایی دو پهلویی داشته است).

وجود شمار زیادی از قوانین گوناگون [همگی تحت عنوان بازی فوتبال] مانع این بود که بتوان ورزشی به نام فوتبال را در دانشگاه‌ها ثبت کرد؛ تا اینکه در سال ۱۸۴۸ اچ. سی. مالدن^۲ از گودالمینگ در اتاقش در دانشگاه کمبریج جلسه‌ای با نمایندگان هارو، اتون، راگبی، وینچسترو شروزبری - و البته دو مدرسه غیر دولتی - تشکیل داد که در آن قوانینی گردآوری شد که می‌توان آن را «نخستین قوانین یکپارچه فوتبال» در نظر گرفت. مالدن می‌نویسد: «قوانین جدید تحت عنوان قوانین کمبریج به چاپ رسیدند و نسخه‌هایی از آن

1-George Mikes

2-H. C. Malden

توزیع و در محوطه تفریحی دانشگاه کمبریج به در و دیوار چسبانده شدند و خیلی خوب هم مورد استقبال قرار گرفت. البته لازم به ذکر است که همه به آن قوانین جدید پای بند ماندند و شخصاً هیچ‌گاه نشنیدم که در مدرسه‌ای دولتی - به دلیل خوش نداشتن این قوانین - از آن تبعیت نکنند.»

چهارده سال بعد نسخه جنوبی بازی گام دیگری به سوی ایجاد یکپارچگی قوانین برداشت؛ اینگونه که جی. سی. ثرینگ^۱ - برادر کوچکتر ادوارد ثرینگ موسس مدرسه آپینگهام - که همان چهارده سال قبل [در جلسه دانشگاه کمبریج تلاش‌های نافرجامی برای ایجاد قوانین یکپارچه برداشته بود، مجموعه‌ای از ده قانون تحت عنوان «ساده‌ترین شکل بازی» ارائه کرد. اکتبر همان سال یک نسخه متفاوت با نام «قوانین فوتبال دانشگاه کمبریج» منتشر شد. مهم‌تر اینکه یک ماه بعد از آن اتحادیه فوتبال تأسیس شد و بلافاصله تصمیم گرفته شد مجموعه‌ای مشخص و قطعی از قوانین وضع شود که البته شامل تلفیقی از بهترین شاخصه‌های هر دو شیوه مبتنی بر دریبلینگ و نیز با دست برداشتن توپ بود. این ایده هم به جایی نرسید [و پس از آن] تا مدت‌ها مجادلاتی بی‌پایان و سرسام‌آور [در باب تثبیت قوانینی یکپارچه] در جریان بود؛ تا اینکه رأس ساعت ۷:۰۰ عصر روز هشتم دسامبر سال ۱۸۶۳ در پنجمین جلسه میخانه فریماسون در لندن، حمل توپ به وسیله دست [برای همیشه] ممنوع اعلام شد و فوتبال هم [به کلی] راهش را از راگی جدا کرد. جالب اینکه مسئله بر سر با دست برداشتن توپ [حین بازی] نبود بلکه اختلاف اصلی «پشت پا زدن» یا نزدن بازیکن حریف بود؛ اینکه ضربه زدن به ساق پای حریف به منظور سرنگونی‌اش در جریان بازی مجاز باشد یا نه. اف. دبلیو. کمپ بل^۲ از بلک هیت - که شدیداً طرفدار «پشت پا زدن» در بازی بود - می‌گفت: «اگر شما پشت پا زدن را از فوتبال حذف کنید، شجاعت و شهامت را از آن می‌زدایید. در این صورت من می‌توانم یک مشت فرانسوی را بیاورم که با یک هفته تمرین شما را در بازی شکست دهند.» گویا از نظر او ورزش یعنی درد، بی‌رحمی و خصوصیات مردانگی و اگر بنا بود که ورزش منحصر به مهارت باشد، هر غربتی پیر و پاتالی می‌توانست برنده بازی‌ها شود. شاید [این حرف‌ها] مسخره به نظر بیایند؛ ولی سخنان کمپبل بخشی از یک گفتمان کاملاً جدی بود که بر

نوعی از رسوم و خفیات کلی دلالت می‌کرد؛ تا جایی که پس از ممنوع اعلام شدن «پشت پا زدن» در فوتبال، بلک هیث از اتحادیه فوتبال کناره‌گیری کرد.

[به این ترتیب] فوتبال مبتنی بر دربی‌لینگ حاکم شد؛ آن هم بیشتر به دلیل قانون شماره ۶؛ چیزی که قانون آفساید بعدها از آن سربرآورد: «وقتی بازیکنی به توپ ضربه می‌زند، هر کدام از یاران او که در فاصله نزدیکی از دروازه حریف قرار دارند [در آن لحظه] جزء بازی حساب نمی‌شوند؛ [به این صورت که] نه خودش می‌تواند توپ را لمس کند و نه می‌تواند به هر طریقی مانع بازیکن دیگری شود؛» به عبارت دیگر پاس دادن [به هم تیمی‌ها] یا باید به صورت عرضی و به کناره‌ها باشد و یا رو به عقب؛ یک انگلیسی که [ذاتاً] به طرز بدبینانه‌ای هر چیزی جز یورش مستقیم به سمت یک هدف مشخص را زیرکانه و ناجوانمردانه می‌پندارد، [حالا دیگر] به وضوح نباید دست به چنین کاری می‌زد!

[حتی] خود دربی‌لینگ هم متفاوت از مفهوم امروزی این هنر [فوتبالی] بود. جفری گرین، روزنامه‌نگار سال‌های اخیر نشریه تایمز در تاریخچه‌ای که برای رقابت‌های جام حذفی نوشته است، متنی از نویسنده‌ای ناشناس را اینگونه نقل می‌کند:

یک بازیکن درجه یک واقعی... در عین اینکه تمام توجهش معطوف به هرگونه رخنه در صفوف دشمن یا نقاط ضعف خط دفاعی آنهاست که می‌تواند فرصت ایده‌آلی برای رسیدن به گل فراهم کند، یک لحظه هم از توپ غافل نخواهد شد. با دیدن بازیکنانی که با چرخاندن و این پا و آن پا کردن توپ آن را به پیش می‌برند و بسته به شرایط ممکن است بچرخند و حرکت کنند، باز هم نباید چشم از توپ برداشت... مهارت دربی‌لینگ... انجام این کار چیزی فراتر از صرفاً پیش‌روی و یورش شتابان و بی‌محابا به سوی قلعه دشمن را می‌طلبد؛ این کار مستلزم چشمانی تیزبین است که در پی یافتن نقاط ضعف دشمن باشد و شامه‌ای که امکان گذر کردن از [خط دفاع حریف] را ببکشد. از منظر فرم، این بیشتر به راگی مدرن می‌ماند [تا فوتبال]؛ فقط بدون حمل توپ با دست.

تاکتیک‌ها هم - تازه اگر بتوان اصلاً آن را اینجا به کار برد - همان قدر ابتدایی بودند؛ حتی زمانی که تعداد بازیکنان هر دسته روی عدد ۱۱ تثبیت شد. تیم‌ها [در جریان بازی] صرفاً توپ را به پیش می‌راندند؛ حتی تا دهه ۱۸۷۰ که بازیکن پست دروازه بان، مشخص و همه آن را پذیرفتند؛ حتی تا سال ۱۹۰۹ که دروازه بان لباسی با رنگ متفاوت از سایر بازیکنان

تیم بر تن کرد و نیز حتی تا سال ۱۹۱۲ که تنها می توانست توپ را در داخل محوطه جرمه خودی با دست بردارد؛ قانونی که اعمال آن دیگر مانع عادت لیف ریچموند رز - دروازه بان ساندرلند - شده بود که توپ را با دست تا میانه های میدان می برد. اگر هم آرایشی در فوتبال آن روزها وجود داشت، احتمالاً تنها این بود که بازیکنان هر تیم به دو یا سه مدافع و هشت یا نه مهاجم تقسیم می شدند.

حتی پس از جلسه اتون به سال ۱۸۶۶ و تبدیل قانون شماره ۶ به قانون آفساید - آن هم به این صورت که زمانی می شد به مهاجم خودی پاس داد که در لحظه ارسال توپ حداقل سه بازیکن از تیم مقابل بین او و دروازه حریف باشند (یک بازیکن بیشتر از قانون امروزی آفساید) - بازهم به نظر بازی در خیلی آن زمان دست خوش تغییر چندانی نشد. تا اینکه در دهه ۱۸۷۰ چارلز آلکاک^۲، یکی از مدیران و البته یکی از نخستین بازیکنان برجسته (اولین بازیکنی که پس از تغییر قانون در سال ۱۸۶۶ در یک بازی در تله آفساید گرفتار شد) به طرز نویدبخشی از «ضرورت و اهمیت اصل حمایت و پشتیبانی در بازی» نوشت: «البته باید روشن کنم که مقصود از حمایت و پشتیبانی، دنبال کردن بازیکن خودی از فاصله نزدیک و در صورت لزوم گرفتن توپ از اوست؛ در صورتی که بازیکنان حریف سد راهش شوند؛» به عبارت دیگر تازه یک دهه پس از تأسیس اتحادیه فوتبال، یکی از بنیان گذاران فوتبال لازم دید که به دیگران توضیح دهد که اگر در جریان بازی یکی از یارانشان به سوی دروازه حریف در حال حمله است بد نیست که فکری به حالش کرد و به او یاری رساند؛ هرچند هنوز خیلی مانده بود تا از بازیکن صاحب توپ انتظار رود که در جریان بازی با میل خودش توپ را به شما پسپارد.

این - دست کم - چیزی بود که در جنوب رخ داد. شمال هم در مسیر خودش حرکت می کرد، خاصه در جنوب یورکشایر که ترکیبی از معلمان اولد هاروون در کالج شفیلد و بازی های سنتی - محلی هالمفیرث و پنیستون در ۲۴ اکتبر سال ۱۸۵۷ به تأسیس باشگاه شفیلد منتهی شد؛ آن هم در ابتدا صرفاً به منظور حفظ آمادگی بدنی کریک بازان در سرتاسر فصل زمستان. در روز باکسینگ^۳ آن سال، نخستین مسابقه بین باشگاهی

1-Leigh Richmond Roose

2-Charles W. Alcock

۳-Boxing Day: روز ۲۶ دسامبر هر سال که یک روز تعطیل عمومی در کشورهای انگلستان، استرالیا، نیوزلند و کانادا است و جشن گرفته می شود - مترجم

دنیا بین شفیلد و باشگاه فوتبال هالام^۱ برگزار شد که با پیروزی ۲-۰ شفیلد به پایان رسید. فوتبال به سرعت در حال رشد بود: ظرف مدت پنج سال صدها نفر برای تماشای بازی‌ها می‌آمدند و پانزده باشگاه در همان منطقه تأسیس شد. باشگاه شفیلد که قوانین بازی خاص خودش را وضع کرده بود، در سال ۱۸۶۲ آن را منتشر کرد که به تأسی از مدارس هاررو، راگی و وینچستر هیچ خبری از قانون آفساید در آن نبود.

با این حال به نظر یک سری قوانین [مشابه آفساید] وجود داشته است؛ زیرا در نامه‌ای که ویلیام چسترمن^۲ - مدیر شفیلد - در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۸۶۳ برای اتحادیه تازه تأسیس فوتبال در باب رفع ابهام در باب قوانین نوشت چنین آمده است: «ما هیچ قانون مکتوبی شبیه قانون شماره ۶ شما نداریم؛ ولی من در کتابم قانونی نوشته‌ام که همواره طبق آن بازی می‌کنیم.» اینکه آن قانون دقیقاً چه بوده معلوم نیست؛ اما پذیرش رسمی قانون آفساید از سوی شفیلد به سال ۱۸۶۵ بازمی‌گردد؛ آن هم صرفاً به عنوان بخشی از بازارگرمی بمنظور انجام گرفتن یک مسابقه با ناتس کانتی. حتی همانجا هم وجود تنها یک بازیکن از تیم مدافع بین مهاجم حریف و دروازه خودی برای در آفساید نبودن کافی بود؛ این [مسئله] البته پاس‌کاری در بازی را به وضوح عملی‌تر و آسان‌تر کرده بود؛ هرچند حقیقتاً مشخص نیست چه تعدادی از فرصت‌های گل‌زنی [در فوتبال آن زمان] اصلاً از این طریق می‌توانست ایجاد بشود.

اتحادیه فوتبال پاسخی به پیشنهاد شفیلد نداد و به این ترتیب طی چند سال دو قانون [در فوتبال] وجود داشت؛ یا به عبارت دیگر دو قانون پایه؛ زیرا در ناتینگهام و دیگر شهرها گونه‌های مختلفی از همان دو قانون اجرا می‌شد. در روز ۳۱ مارس سال ۱۸۶۶ پیروان آن [دو قانون متفاوت] برای نخستین بار در جریان مسابقه‌ای بین لندن و شفیلد در باترسی پارک به هم رسیدند. لندن ۲-۰ بازی را برد؛ هر چند قدرت فیزیکی بازیکنان شفیلد آنها را اذیت کرد بر اساس گزارش‌ها آنها تیم برتر بازی بودند.

پس از کش و قوس‌های فراوان در باب چگونگی قوانین، چارلز آلکاک در دسامبر ۱۸۷۱ تیمی از لندن را برای انجام یک بازی به شفیلد آورد. در آن بازی که بر اساس قوانین شفیلد انجام گرفت تیم میزبان با نتیجه ۳-۱ پیروز شد. آن بُرد بیشتر به آرایش سازمان‌یافته

1-FC Hallam

2-William Chesterman

تیمشان نسبت داده می‌شد که این با توجه به قانون آزادانه‌تر آفساید شفیلدی‌ها، احتمالاً فوتبال را به سوی بازی مبتنی بر پاس‌کاری رهنمون می‌کرد؛ گرچه بازی شفیلدی‌ها به نظر بیشتر از لندنی‌ها برتافته از فوتبال مبتنی بر دریبلینگ بود. طبق گفتهٔ پرسى. ام. یانگ^۱ در کتاب فوتبال در شفیلد^۲ بازیکنان شفیلد «مهارت دریبل‌زنی آلکاک را کاملاً جدا از محدودهٔ تجربیات خود یافتند. علاوه بر این آلکاک از اهمیت پاس درست و به جا آگاه بود (بازیکنان محلی بیشتر علاقه و عادت داشتند که بدون توجه به یاران خود توپ را بردارند و به سمت دروازهٔ حریف حمله‌ور شوند) و تلفیق ظریف و چشم‌نوازی از بازی او و چارلز چنری موجب رضایت و سرور دو هزار تماشاگر شد.» پس از هجده بازی دیگر سرانجام شفیلد در سال ۱۸۷۸ به اتحادیهٔ فوتبال پیوست.

شاید چیزی تحت عنوان فرهنگ پاس‌کاری در بازی شفیلدی‌ها وجود نداشت؛ ولی به نظر آنان توپ‌های مقابل دروازه‌شان را به صورت ارسال‌های بلند دفع می‌کردند. در کتاب فوتبال: بازی جهانی^۳ نوشتهٔ جفری گرین نقل شده است که وقتی بازیکنان شفیلد برای انجام یک بازی دوستانه به سال ۱۸۷۵ وارد لندن شدند و [در جریان بازی] شروع به «زدن ضربهٔ سر به توپ کردند» تماشاگران این کارشان را «بیشتر مایهٔ خنده می‌دانستند تا کاری تحسین‌برانگیز.» البته در یک بازی مبتنی بر دریبلینگ ناب و خالص، اصلاً نیازی نیست که توپ از روی زمین بلند شود؛ مگر زمانی که [به عمد] برای زدن ضربه یا پاس دادن ناچار به بالا آوردن توپ باشند. تنها زمانی می‌توان با سر به توپ ضربه زد که توپ در فاصلهٔ قابل توجهی از زمین در هوا معلق باشد.

در گزارش سالیانهٔ اتحادیهٔ فوتبال اسکاتلند دربارهٔ مسابقه‌ای به سال ۱۸۷۷ بین گلاسکو و شفیلد صراحتاً به موضوع خاصی اشاره شده است:

در این تردیدی وجود ندارد که این مسابقه رقابتی معرکه بود و تیم پیروز میدان هم کاملاً بر حریف برتری داشت؛ ولی خب افراد کمی هستند که بپذیرند و اعتراف کنند که زیبایی این بازی بیشتر مرهون نمایش بی‌نظیر دریبلینگ ترکیبی بازیکنان تیم اسکاتلندی بوده است که آنان را از هر تیم دیگری متمایز می‌سازد. . . . نمی‌توان حقیقت را کتمان کرد.

1-Percy M. Young

2-Football in Sheffield

3-Soccer: The World Game

... تاکتیک‌هایی که تیم شفیلد در بازی روز شنبه اتخاذ کرد تا اندازه‌ای از این واقعیت ناشی می‌شود که آنان بر اساس مجموعه قوانینی متفاوت از اتحادیه‌های فوتبال انگلیس و اسکاتلند بازی می‌کنند و قانون «آفساید» ما در نظر آنها کاغذپاره‌ای بیش نیست. از این رو در بازی روز شنبه آنها مدام از نیمه زمین خودی توپ‌های بلند ارسال می‌کردند؛ و [به این ترتیب] بازیکنان گلاسکو برای مواجهه و برخورد [مناسب] با چنین نوع فوتبالی، عملاً نمی‌توانستند آن بازی یکپارچه و هماهنگی را ارائه کنند که همواره آنان را پیروز میدادین دشوارتر می‌ساخت.

گسترش فوتبال مبتنی بر پاس‌کاری - همان بازی یکپارچه و هماهنگ - را می‌توان از یک بازی خاص دنبال کرد؛ نخستین بازی بین‌المللی [تاریخ] فوتبال بین تیم‌های ملی انگلیس و اسکاتلند در غرب اسکاتلند در ورزشگاه کریکت گراند به سال ۱۸۷۲ برگزار شد. ترکیب تیم ملی انگلیس شامل یک «دروازه‌بان»، یک «دفاع آخر»، یک «هافبک»، یک «زیر توپ زن»، چهار بازیکن صرفاً تحت عنوان «بازیکن میانی»، دو بازیکن «گوش چپ» و یک بازیکن «گوش راست» بود؛ بر اساس فوتبال امروزی می‌توان بر آن یک آرایش ۲-۷ غیر قرینه نام نهاد. چارلز آلکاک می‌نویسد: «آرایش تیم معمولاً اینگونه بود که شامل هفت مهاجم در جلو و تنها چهار بازیکن برای پوشش دادن خطوط میانی، دفاعی و دروازه می‌شد. خط آخر خب البته دروازه‌بان تیم بود و در جلوی او تنها یک مدافع قرار می‌گرفت - که البته دو یار خودی مقابل خود داشت - ولی همواره باید به تنهایی مراقب یورش مهاجمان تیم حریف می‌بود.»

تیم ملی اسکاتلند به نمایندگی از باشگاه کوئینز پارک به میدان آمده بود که تا پیش از تأسیس اتحادیه فوتبال اسکاتلند به سال ۱۸۷۳ همه‌کاره فوتبال کشور بود؛ نقشی مشابه ام.سی.سی در کریکت یا رویال.اند.انشنت^۱ در گلف. نکته مهم اینکه هر کدام از بازیکنان اسکاتلندی از هم‌تایان انگلیسی‌شان سبک‌وزن‌تر بودند. این گواهی بر فیزیکی‌تر بودن فوتبال اولیه بود و بسیاری از کارشناسان بر این اساس در انتظار یک پیروزی آسان برای انگلیس بودند؛ اما این خیال خامی بیش نبود. شواهد دقیقی وجود ندارد؛ ولی با توجه به گفته‌های ریچارد مک بریتري^۲ از مسئولان موزه فوتبال اسکاتلند، محتمل به نظر می‌رسد

1-Royal and Ancient

2-Richard McBrearty

که کوئینز پارک [در آن مسابقه] قصد داشت به جای شرکت در نبردهای تن به تن، به ارسال‌های بلند روی بیاورد و بر این اساس از آرایش ۲-۲ بهره گیرد و این ترفند جواب داد. انگلیس با سابقه طولانی‌تر و دست بازتری که در انتخاب بازیکن داشت از شانس بسیار بیشتری برخوردار بود؛ اما با یک تساوی بدون گل متوقف شد. در گزارشی از بازی در نشریه گلاسکو هرالد^۱ آمده است: «بازیکنان تیم ملی انگلیس به لطف وزن بیشترشان بر تک بازیکنان حریف برتری داشتند. میانگین وزن هرکدامشان حدود دوازده کیلوگرم بیشتر بود (البته با کمی اغراق). آنها از نظر سرعت هم بر حریف برتری داشتند. نکته قوت بازیکنان تیم میزبان این بود که به طرز بی‌نظیری با هم هماهنگ بودند.»



تصویر شماتیک بازی انگلیس و اسکاتلند ۱۸۷۲

ممکن است این موفقیت به عنوان برتری بازی مبتنی بر پاس‌کاری در برابر بازی مبتنی

بر دربیلینگ - دست کم در محدوده مرزهای شمالی - تلقی گردد؛ ولی اگر شیوه مبتنی بر پاس کاری از همان آغاز کار بخشی از بازی اسکاتلندی ها نبود هرگز نمی توانست [اینگونه] کارساز باشد. وقتی باشگاه کوئینز پارک در سال ۱۸۶۷ تأسیس شد، نسخه ای از قانون آفساید که آنان پذیرفتند به این شکل بود: «یک بازیکن زمانی در آفساید قرار دارد که هم جلوتر از دومین مدافع حریف باشد و هم در پانزده یاردی انتهای زمین باشد.» واضح است که تصویب چنین قانونی - در مقایسه با قانون اولیه اتحادیه فوتبال یا قانون بازنگری شده سال ۱۸۶۶ - بسیار بیشتر منجر به بازی مبتنی بر پاس کاری [در فوتبال اسکاتلندی] می شد. در تاریخ ۹ نوامبر سال ۱۸۷۰ کوئینز پارک نسخه آفساید اتحادیه فوتبال را پذیرفت؛ ولی [باید توجه داشت که] تا آن زمان دیگر شیوه بازی مبتنی بر پاس کاری بخشی از وجودشان شده بود. در اسکاتلند به جای دریبل زدن، به توپ ضربه زده می شد؛ در قطعه شعری از اچ.ان. اسمیت^۱ به مناسبت پیروزی کوئینز پارک بر همیلتون ژیمناسیوم به سال ۱۹۶۹ آمده است:

مردان برگزیده شده - به توپ ضربه می زنند،

به هوا فرستاده می شود؛

بر فراز سرها توپ به سرعت می رود ...

رابرت اسمیت - وینگر راست اسکاتلندی که عضوی از همان تیم کوئینز پارک در بازی مقابل انگلیس بود - پس از شرکت در اولین بازی از چهار مسابقه ای که چارلز آلکاک بین تیم ملی انگلیس و اسکاتلندی های ساکن لندن ترتیب داد - بازی هایی که پیش درآمدی بر رقابت های کاملاً بین المللی فوتبال بودند - نوشت: «تا زمانی که بازی در جریان بود، به جای ارسال توپ های بلند، باید می دویدیم و دریبل می زدیم.»

یکی از انگیزه های اصلی کوئینز پارک برای پیوستن به اتحادیه فوتبال انگلستان، رهایی از معضل پیدا کردن رقبایی بود که بر سر قوانین بازی با آنان اختلافی وجود نداشته باشد. چند ماه پیش از پیوستن به اتحادیه فوتبال آنها با تیم هایی بازی کرده بودند که با

ده، چهارده، پانزده و شانزده بازیکن به میدان می‌آمدند و حتی در فصل ۱۸۷۲-۱۸۷۱ آنها تنها سه مسابقه برگزار کرده بودند. ریچارد رابینسون در سال ۱۹۲۰ در تاریخ باشگاه کوئینز پارک نوشت: «باشگاه - به هر حال - هیچ‌گاه دست از انجام بازی‌های تمرینی بر نداشت.» انزوا و مسابقاتی که به طور مرتب بین خودشان برگزار می‌کردند باعث شده بود که سرشت بازی‌شان برجسته‌تر شود - درست مثل آرژانتین دهه ۱۹۳۰ - تا جایی که فوتبال مبتنی بر پاس‌کاری‌شان، بدون وجود هیچ مانع ملال‌آوری از سوی رقبای جدی، در [وجود] آنان ریشه دواند.

رابینسون ادامه می‌دهد:

در آن مسابقات تمرینی دربی‌لینگ و پاس‌کاری... توسعه یافت که فوتبال اسکاتلندی را تا حد هنرهای زیبا ارتقا بخشیده بود. دربی‌لینگ از خصوصیات فوتبال انگلیسی بود و خیلی طول نکشید که جنوبی‌ها دریافتند که اصول نهفته در شیوه کوئینز پارک در انتقال توپ، به همراه پشتیبانی قوی توسط سایر بازیکنان، بهترین شیوه بازی است. بازی ترکیبی خصوصیت اصلی فوتبال کوئینز پارک بود. این اصل بنیادی باعث جا خوردن آقای چارلز آلکاک شد و موجب شد در یکی از نخستین سال‌نامه‌های فوتبالی‌اش کلیدواژه‌ای را در مدح بازیکنان اسکاتلندی به کار ببرد؛ آن هم به همراه پایان‌نامه‌ای آتشین در لزوم پذیرش فوری چنین شیوه‌هایی از سوی بازیکنان انگلیسی؛ شیوه‌هایی که فوتبال شمال بریتانیا را به چنین سطحی از مهارت و تخصص رسانده است.

در واقع آلکاک [برخلاف ادعاهای رابینسون] هنوز آن قدرها هم [از شیوه بازی اسکاتلندی] قانع نشده بود؛ گرچه او خود را شیفته «بازی ترکیبی» نشان می‌داد - و به رغم تمام قابلیت و توانمندی‌هایی که در شفیلد از خود بروز داده بود - در گزارش سالیانه خود به سال ۱۸۷۹ در باب کارایی یک سیستم مبتنی بر پاس‌کاری ابراز تردید کرده بود. او عمیقاً بر این باور بود که فوتبال مبتنی بر پاس‌کاری در مجموع به عنوان یک گزینه در دسترس بسیار هم عالی است؛ ولی هیچ‌گاه نمی‌تواند به طور کامل جایگزین بازی مبتنی بر دربی‌لینگ گردد.

با وجود این فوتبال مبتنی بر پاس‌کاری - خاصه در اسکاتلند - به سرعت رواج یافت؛ جایی که تأثیر کوئینز پارک بر همه چیز می‌چربید و این نهایتاً منجر به رویکرد تماماً خیال‌پردازانه «الگوی پاس‌کاری مارپیچی» شد. خصوصیت بارز این الگو، رد و بدل

شدن سلسله پاس‌های کوتاه و زیگزاگی بین مهاجمان و خط میانی بود. کوئینز پارک، تیم اسکاتلند را مهیای انجام دو بازی نخست ملی خود کرد و حتی پس از تشکیل اتحادیه فوتبال اسکاتلند نیز همچنان در شکل‌گیری این ورزش در کشور حرف اول را می‌زد. آنها در قاموس مبلغانی مذهبی [برای این نوع از فوتبال] به سرتاسر کشور سفر می‌کردند و بازی‌های دوستانه ترتیب می‌دادند. در گزارشی از یک مسابقه برابر ویل در لون- که در ادامه به یکی از قطب‌های اولیه فوتبال اسکاتلند تبدیل شد - آمده است که مسابقه در فواصل معین زمانی متوقف می‌شد تا قوانین و شیوه‌های بازی توضیح داده شوند؛ این در حالی بود که با انجام یک مسابقه در ادینبورگ به سال ۱۸۷۳ فوتبال در پایتخت نیز آغازیدن گرفت. شاید تأثیر همین مسابقات بود که حریم بین فوتبال و راگبی را جدا از هم نگاه داشت؛ یک مسابقه تبلیغاتی که قرار بود کوئینز پارک در آنجا برگزار کند به دلیل تعهدات جام حذفی کنسل شد؛ به این ترتیب بذره‌های فوتبال هیچ‌گاه در آنجا پاشیده نشد. درست همان‌طور که مک برتری^۱ خاطر نشان کرد، ترویج و غلبه یک سبک خاص در اسکاتلند به دلیل تراکم جمعیتی - با مردمان زیاد ساکن در نوار مرکزی بین گلاسکو و کلان شهر ادینبورگ - بسیار آسان‌تر از انگلستان بود که هر منطقه‌اش ایده‌های خود را در باب چگونگی انجام بازی داشت.

تاکتیک‌های کوئینز پارک در نخستین بازی ملی، انگلیسی‌ها را متحیر کرده بود؛ ولی گسترش و رواج فوتبال مبتنی بر پاس‌کاری به سوی جنوب را می‌توان تا حد زیادی مرهون زحمات دو نفر دانست: هنری رنی تیلیور^۲ و جان بلک برن^۳ که در دومین بازی ملی اسکاتلند توانستند انگلیس را شکست دهند. هر دوی آنها ستوان ارتش و نیز بازیکن تیم رویال اینجینی‌یرز^۴ بودند که سبک فوتبال اسکاتلندی را به کنت بردند. دلیو. ای. کلگ، بازیکن سابق شفیلد در سال ۱۹۳۰ در شفیلد ایندپندنت نوشت: «رویال اینجینی‌یر نخستین تیم فوتبالی بود که "سبک بازی ترکیبی" را ارائه کرد. در بازی‌هایی که قبلاً شفیلد با آنان برگزار می‌کرد ما همیشه برنده بودیم؛ اما نکته شگفت‌آور برای ما این بود که آنها در فاصله بین دو فصل، به مدد "تاکتیک‌های ارتشی فوتبال" شکست‌های سنگینی به ما

1-McBrearty

2-Henry Renny-Tailyour

3-John Blackburn

4-the Royal Engineers

تحمیل کردند.»

بذرهای بازی مبتنی بر پاس‌کاری با بازگشت پدر روحانی اسپنسر واکر- به عنوان آموزگار لنسینگ کالج- در فوتبال مدارس کاشته شد؛ جایی که او پیشتر خودش درس می‌خواند و حالا بازگشته بود تا یک «مکتب‌خانه» صرف را بدل به تیمی سازمان‌یافته کند. او نوشت:

به اولین چیزی که برخوردیم مشت‌ی از مهاجمان بود که پشت سر تک مهاجم نوک تیم قرار می‌گرفتند. هر کجا او می‌رفت بقیه هم گرداگرد او می‌رفتند. پس قانون شماره ۱ را وضع کردم: هر مهاجم باید سر جای مشخص خودش قرار گیرد و تنها به وسیله پاس دادن با بقیه مهاجمان در ارتباط باشد. باید قیافه نخستین حریفانمان را می‌دیدید؛ انگار با خود می‌گفتند: اینجا دیگر کجاست؟

به رغم تمامی تردیدهای آلتاک، رفته‌رفته محرز و مسلم شد که آینده [فوتبال] متعلق به پاس‌کاری است. بازی تیم اولد کارتوزیانس^۱- که در فینال جام حذفی سال ۱۸۸۱ توانست اولد ایتونیانس^۲ را ۳-۰ شکست دهد- مبتنی بر فوتبال ترکیبی بود؛ خاصه همکاری‌های بین [دو بازیکنان یعنی] ای. ام. اف. پرینست و ای. اچ. پری در جریان بازی. اگر چه گل پیروزی بخش سال بعد اولد ایتونیانس برابر بلکبرن روورز- نخستین تیمی که از شمال به فینال جام حذفی رسیده بود- متعاقب «یک دربیبل طولانی و ارسال بلند» ای. تی. بی. دان برای دلیو. اچ. آندرسون به ثمر رسید؛ همچنان اساس فوتبال ایتونیانس بر دریبلینگ استوار بود.

شکوفایی نهایی فوتبال مبتنی بر دریبلینگ در سال ۱۸۸۳ رخ داد. برای اولین بار بود که تیم‌های شرکت‌کننده در رقابت‌های جام حذفی بیشتر خارج از لندن بودند و برای نخستین بار بود که جام قهرمانی با پیروزی تیم المپیک بلکبرن بر اولد ایتونیانس به شمال رفت. دوره فوتبال آماتوری- دست‌کم از منظر ذهنیت و نگرش- به پایان آمده بود؛ امری که دو سال بعد و با قانونی‌شدن حرفه‌ای‌گری توسط اتحادیه فوتبال رسمیت یافت.

تمامی بازیکنان تیم المپیک بلکبرن به صورت تمام‌وقت درآمدند. زمانی که جک هانت- هافبک و مربی تیم- آنها را پیش از انجام بازی فینال [حذفی] به یک اردوی تمرینی

1-Old Carthusians

2-Old Etonians

در بلکپول می‌بُرد، سر و صدای زیادی به پا شد؛ ولی این ابداً آن مزیت بی‌دردسری نبود که آماتورها آرزویش را می‌کشیدند. اوایل بازی در پی مصدومیت یکی از بازیکنان ایتونیانس آنها ده نفره شدند؛ اما اگر ده نفره هم نمی‌شدند بعید بود در مقابل تاکتیک‌های ناآشنای المپیکی‌ها - مبتنی بر ارسال‌های بلند از این جناح به آن جناح - دوام بیاورند. گل پیروزی بخش المپیک بلکبرن که در ثانیه‌های پایانی بازی به ثمر رسید مشتی نمونه خروار بود. توپ بلندی که تامی دیوهرست^۱ (یک بافنده) از این سوی زمین در جناح راست ارسال کرد در فضایی که در سمت چپ زمین ایجاد شده بود به جیمی کاستلی (یک ریسنده) رسید که به آنجا نفوذ کرده بود. او هم با نهایت خون‌سردی دروازه جی. اف. پی. راولینسون - دروازه بان ایتونیانس - را گشود.

در اسکاتلند، برتری بازی مبتنی بر پاس‌کاری چیز تازه‌ای نبود. ستون‌نویسی به نام «سیلاس مارنر» در آگوست سال ۱۸۸۴ در نشریه اسکاتیش آمپایر نوشت: «به تیم‌های پیشرو نگاه کنید، پیشرفت‌های بزرگ آنان از زمانی آغاز شد که در بازیشان شیوه‌های خشن و زمخت جای خود را به پاسکاری دقیق و سرعتی داد؛ [و صد البته] احتماً شان در بازی با توپ بجای میل ابتدایی صرفاً از پیش رو برداشتن حریف. «البته اینگونه هم نبود که همه [در اسکاتلند] با چنین چیزی هم‌داستان بوده باشند. دو ماه بعد و پس از اینکه جیمز تاون اتلتیک در فینال جام اسکاتلند با نتیجه ۱-۴ در برابر ویل از لون شکست خورد، [سیلاس مارنر که از هواداران تیم بلکبرن المپیک بود و آنان را] «خدایان کوه المپ» [خطاب می‌کرد] در ستون خود به نام در حال پرواز در نشریه آمپایر در حال تخریب و تحقیر بازی ترکیبی آنها بود:

تفرقه بینداز و حکومت کن. این جمله مورد علاقه ماکیاولی^۲ بزرگ بود؛ وقتی که نحوه شهریاری را به شاهزادگان می‌آموخت... از جهد بازیکنان جیمز تاون اتلتیک در تأیید این جمله قصار چه بگویم؟ مقدمات کارشان درست بود؛ اما در نتیجه‌گیری باکمال تأسف در اشتباه بودند. اشتباه مهلک آنان تفرقه‌افکنی در میان خودشان به جای بازیکنان حریف بود و تاوانش را هم پرداختند؛ و چه تاوانی! بین خودمان بماند. هیچ‌وقت این حقایق را در اشکون به چاپ نرسانید. استراتژی هیچ‌گاه نمی‌تواند جای یازده جفت پای چُست و

1-Tommy Dewhurst

2-Machiavelli

چابک را بگیرد.

ولی خب [استراتژی] می توانست این کار را بکند و [سرانجام هم] در میان بهت و حیرت سنت گرایان انگلیسی و اسکاتلندی [جای مهارت تکنیکی بازیکنان را] گرفت؛ به این صورت که یکی از دو مهاجم مرکزی - که از قرار معلوم در بازی مبتنی بر پاس کاری کار مشابهی آن جلو انجام می دادند - به عقب تر می آمد و سرانجام - در گذار از سال های دهه ۱۸۸۰ - به بازیکن پست هافبک میانی در آرایش ۵-۳-۲ تبدیل شد؛ این یعنی همان آرایش هرم. درست همان طور که آرپاد چنادی^۱ - مربی مجار - در کتاب تأثیرگذار و ممتازش یعنی مبانی مربی گری فوتبال آورد، باور رایجی وجود دارد مبنی بر اینکه نخستین بار دانشگاه کمبریج در سال ۱۸۸۳ آرایش ۵-۳-۲ را ارائه کرد؛ هرچند شواهدی در دست است مبنی بر اینکه آنان شش سال قبل تر هم از این آرایش استفاده کرده بودند. ناتینگهام فارست نیز به طرز مشابهی - به تاسی از تجربیات کاپیتان شان سم ویداوسون - از علاقمندان به کارگیری همین آرایش در اواخر دهه ۱۸۷۰ بود؛ ویداوسون کسی بود که استفاده از ساق بند را برای بازیکنان پیشنهاد کرد.



تصویر شماتیک دیدار فینال جام ولز بین رکسهام و درویدز ۱۸۷۸

رکسهام، در بازی فینال جام ولز سال ۱۸۷۸ مقابل درویدز، مسلماً از بازیکنی در پست هافبک میانی استفاده کرده بود؛ کاپیتان و مدافعشان، چارلز مورلس - که صاحب یک مشاور املاک محلی هم بود - ظاهراً به این دلیل که احساس می‌کرد سرعت مهاجم نوک تیمشان - جان پرایس - برای انجام امور تهاجمی تیم کفایت می‌کند، تصمیم گرفت یکی از مهاجمان تیم یعنی ای. ای. کراس را به عقب بیاورد. تصمیم درستی هم بود؛ زیرا جیمز دیویس توانست با ارائه یک بازی فشرده در دفاع پایانی گل پرتی تیم را هم به ثمر برساند. گسترش تدریجی آرایش ۵-۳-۲ باعث شد که بازیکن پست هافبک میانی خیلی زود به نقطه اتکای تیم‌ها تبدیل شود؛ نقشی بسیار متفاوت از یک یارگیر [صرفاً] سفت و سخت [در خط میانی تیم‌ها]. بازیکنی چندکاره و همه جا رونده؛ به عنوان یک مدافع یا یک مهاجم، طراح یا رهبر تیم، گل‌زن یا تخریب‌گر [بازی حریف]؛ یا آنگونه که نویسنده بزرگ اتریشی، ویلی مایسل^۲ می‌گفت: «مهم‌ترین بازیکن میدان».

عجیب آنکه شفیلد ایندپندنت در گزارشش از برگزاری نخستین بازی فوتبال زیر نورافکن - بازی دوستانه‌ای که در اکتبر سال ۱۸۷۸ بین «قرمزا» و «آبی‌ها» برگزار شد - فهرست هر کدام از تیم‌ها را با چهار مدافع، یک هافبک و پنج مهاجم اعلام کرده بود. با توجه به اینکه به مدت سه دهه از آن تاریخ هیچ تیمی [در فوتبال] با بیش از دو مدافع به میدان نرفت، محتمل به نظر می‌آید تلقی آنان از یک آرایش ۵-۳-۲ (یک تلقی خاص بوده است)؛ بدینگونه که دو بازیکن پست هافبک کناری را - که نقششان مهار دو مهاجم میانی تیم‌های مقابل بود - به جای هافبک به عنوان مدافع در نظر بگیرند.

[و عجیب‌تر اینکه] حسی ناشی از توهین و هتک حرمت به ایده استفاده از مدافع در فوتبال را می‌توان در مقاله‌ای در نشریه اسکاتیش اتلتیک ژورنال در اکتبر سال ۱۸۸۲ مشاهده کرد؛ نویسنده با لحنی تند در نکوهش عادت «برخی از باشگاه‌های کشور» چنین نوشته بود: «قرار دادن دو نفر در فاصله بیست یاردی از خط دروازه خودی آن هم «صرفاً» برای حرف زدن با دروازه بان تیم» کار احمقانه‌ای است! «لوگار باسول تیستل»^۳ - باشگاهی از آیرشایر - هم با چنین دیدگاهی حمله کردن با تنها ۹ مهاجم [در جریان بازی‌ها] را رقت‌انگیز

1-Druids

2-Willy Meisel

3-Lugar Boswell Thistle

تلقی می‌کرد. به رغم همه این‌ها چنین واپس‌گرایی، وقتی دامپارتون در فینال جام حذفی سال ۱۸۸۳ اسکاتلند، ویل از لون را با همین آرایش ۲-۳-۵ در هم کوبید، بر سر نبردی بیهوده و از پیش باخته می‌جنگیدند.

موفقیت‌های پرستون نورث در دهه ۱۸۸۰ مهر تأییدی بر برتری آرایش ۲-۳-۵ شد. پرستون -که ابتدا باشگاه کریکت و راگی بود- در سال ۱۸۷۸ «تنها یک بار» با قوانین اتحادیه فوتبال در مسابقه‌ای مقابل تیم فوتبال ایگلی قرار گرفت. از اینکه در آن بازی آنها با چه پست‌هایی به میدان رفتند چیزی ثبت نشده است؛ ولی در نوامبر سال بعد آنها ظاهراً با آرایش ۲-۲-۶ مقابل تیم هالیول بازی کردند؛ سیستمی شامل دو مدافع، دو هافبک، دو وینگر راست، دو وینگر چپ و دو مهاجم مرکزی. پرستون در فصل ۱۸۸۱-۱۸۸۰ به اتحادیه فوتبال لنکشایر پیوست، و به رغم جار و جنجال‌های بدو امر، با ورود تعدادی از بازیکنان بومی اسکاتلند -که اسماً حرفه‌ای نبودند ولی در حقیقت بودند- از این رو به آن رو شد. در سال ۱۸۸۳ برای نخستین بار فهرست و ترکیب بازیکنان تیم به صورت ۲-۳-۵ نشان داده شد. [حقیقتاً] مشخص نیست که این دقیقاً ایده چه کسی بوده است؛ ولی آنگونه که دیوید هانت^۱ در کتاب تاریخ باشگاهش یادآور می‌شود، گویا جیمز گلد هیل -پزشک و معلم اهل گلاسکو- در یک سری از سخنرانی‌هایش «روی تخته سیاه نشان می‌داد که یک تیم متشکل از بازیکنان کارکشته و خبره قادر به انجام چه کارهایی است.» با همین سیستم بود که پرستون در هر دو فصل ابتدایی مسابقات لیگ به عنوان قهرمانی دست یافت و حتی قهرمانی‌شان در فصل ۱۸۸۷-۱۸۸۸ بدون شکست به دست آمد.

در سال ۱۸۸۴ تیم ملی انگلیس برای اولین بار مقابل اسکاتلند با آرایش ۲-۳-۵ به میدان رفت و تا اکتبر همان سال این آرایش چنان مرسوم و همه‌گیر شده بود که وقتی ناتس کانتی برای انجام یک مسابقه دوستانه با زنفروشایر به شمال رفت، نشریه آمپایر فهرست بازیکنان تیم را بی‌هیچ حرف و حدیثی به صورت ۲-۳-۵ اعلام کرده بود. تیم ملی اسکاتلند برای نخستین بار در سال ۱۸۸۷ از آرایش هرم استفاده کرد؛ این [امر] سر و صدای زیادی به پا کرد؛ چون به هر حال آن را به چشم یک تاکتیک انگلیسی نگاه می‌کردند. البته لحن نوشته‌های نشریه اسکاتیش رفری به سال ۱۸۸۹ درباره جیمز کلی بازیکن تیم سلتیک

نشان می‌دهد که در پایان همان دهه، دیگر مناقشه‌ای در این باب باقی نمانده بود: مردم زیادی بر این باورند که وقتی اسکاتلند استفاده از بازیکن پست هافبک میانی را پذیرفت در حقیقت بخش اعظم قدرت فوتبالی خود را قربانی کرد. همه ما با چنین عقیده‌ای هم‌داستان نیستیم و اگر بازیکنانی که در این پست قرار است بازی کنند، فوتبالیست‌هایی در ابعاد قابلیت‌های آقای کلی باشند، نه تنها هیچ اختلاف نظری پیش نمی‌آید؛ بلکه دیگر هیچ‌کس پیروی کردن از انگلیسی‌ها را در این زمینه مایه تأسف نمی‌داند.

تا سه دهه و نیم پس از آن هیچ تغییری در آرایش ۲-۳-۵ اعمال نشد. دست‌کم در بریتانیا آرایش هرم به طور پیش‌فرض باقی ماند؛ [البته] این بدان معنا نیست که بگوییم هیچ دگرگونی‌ای هم [ابتداً] در آن اعمال نشد. با وجود این، تغییر در قانون آفساید به سال ۱۹۲۵ منجر به توسعه آرایش W-M در انگلستان شد. تا زمانی که بازی مبتنی بر دریبلینگ و حملات همه‌جانبه، تنها «شیوه صحیح» بازی در نظر گرفته می‌شد، آرایش هرم ۲-۳-۵ سنگ محک و معیار بود.